

## بررسی پارادوکس‌هایی در نقض اصل امتناع تناقض

مصطفی جهان‌فکر / دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره jahanfekrmostafa@yahoo.com

fanaei.ir@gmail.com

محمد فنائی اشکوری / استاد گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره

دریافت: ۹۴/۹/۵ پذیرش: ۹۵/۷/۸

### چکیده

اصل امتناع تناقض به عقیده بسیاری، محوری‌ترین اصل در معرفت بشری است که نفی آن به تعطیل علوم می‌انجامد. از دیرباز پارادوکس‌ها یا تناقض‌نماهایی در رد این اصل مطرح شده که حل آنها برای دفاع از اعتبار معارف بشری و رفع تشکیکات سوفیستی، امری لازم است. ما در این مقاله از طریق تحلیل حقیقت صدق تلاش کرده‌ایم چند پارادوکس مهم را حل کنیم و نشان دهیم که این پارادوکس‌ها اصل مذکور را نقض نمی‌کنند. درباره پارادوکس دروغ‌گو، ضمن پیشنهاد حلی برای آن، بیان کرده‌ایم که این پارادوکس فاقد شرایط لازم برای اتصاف به «صدق یا کذب» است. همچنین نشان داده‌ایم که چگونه حل پارادوکس گرلینگ، با نظر به تناقض محمول‌ها حاصل می‌شود. پارادوکس‌های راسل و کانتور نیز در واقع ناشی از خلط بین «کل و کلی» و «اعتبار و حقیقت» هستند. بنابراین هیچ‌یک از این پارادوکس‌ها اصل امتناع تناقض را نقض نمی‌کنند.

**کلیدواژه‌ها:** صدق، کذب، تقابل ملکه و عدم ملکه، خبر، پارادوکس.

### مقدمه

واژه پارادوکس (Paradox) از دو واژه یونانی Para به معنای «در تناقض با» و Dox (Doxa)، به معنای «اعتقاد و رأی» ترکیب یافته است؛ پس در لغت به معنای «در تناقض با اعتقاد» یا امری که عجیب و غیرمنتظره است (و نمی توان به آن اذعان کرد) می باشد (ر.ک: ادواردز، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۲۲۴). در اصطلاح پارادوکس - که گاه در فارسی از آن به «تناقض نما» تعبیر می شود - عبارت است از: «جمله ای که صدق آن و صدق نقیضش به تناقض بینجامد».

با توجه به جایگاه ویژه اصل امتناع تناقض در سازمان معرفت بشری، پاسخ گویی به اشکالات مطرح شده درباره آن برای دفاع از اعتبار معارف و جلوگیری از گرایش به شکاکیت و نسبی گرایی ضروری می نماید.

ما در این مقاله ابتدا با بیان مقدمه ای، به تحلیل حقیقت «صدق و کذب» و توجه به لوازم منطقی آن، پرداخته ایم و در ادامه سه تقریر از پارادوکس دروغ گو را مطرح و بررسی کرده ایم. در بخش بعدی ضمن نقل پارادوکس گرلینگ نشان داده ایم که چگونه این پارادوکس بر اساس اصل امتناع تناقض قابل حل است و در نهایت وجه مغالطی بودن پارادوکس های راسل و کاتر را بیان کرده ایم.

### ۱. بررسی پارادوکس هایی در نقض اصل تناقض

پیش از بررسی این پارادوکس ها، بیان مقدمه ای برای حل آنها ضروری است؛ بنابراین نخست این مقدمه را تبیین می کنیم و آن گاه به اصل بحث خواهیم پرداخت.

#### ۱-۱. مقدمه ای برای حل چند پارادوکس

##### ۱-۱-۱. تقابل ملکه و عدم ملکه

با توجه به آنچه درباره تناقض اعیان بیان شد (ر.ک: جهان فکر و سلیمانی امیری، ۱۳۹۴)، مبنی بر

اینکه نفی وجود شیء، به منزله اثبات عدم آن و اثبات وجود شیء به منزله نفی عدم آن است، کیفیت بازگشت تقابل ملکه و عدم ملکه به «نفی و اثبات» نیز روشن می‌شود. توضیح اینکه چون نفی وجود شیء، مستلزم اثبات عدم آن و اثبات وجود شیء، مستلزم نفی عدم آن است و تقابل ملکه و عدم ملکه میان وجود ملکه و عدم آن مطرح است، لذا اجتماع ملکه و عدم ملکه مستلزم اجتماع نفی و اثبات است، و چون لازم باطل است، در نتیجه ملزوم هم باطل است.

بنابراین اجتماع ملکه و عدم ملکه در ظرف واقع و در شیء واحد، ممکن نیست. البته ارتفاع آنها در ظرف واقع و از شیء واحد ممکن است و این از آن‌روست که ملکه، ثبوت وصفی برای شیئی موجود (ثبوت شیئی برای شیء دیگر) است و عدم ملکه، عدم همان وصف برای همان شیء است و بیان شد که اگر ثبوت وصفی برای شیئی محقق باشد، آن‌گاه عدم آن وصف برای همان شیء، تحقق‌پذیر نیست.

همچنین اگر عدم وصفی برای شیئی محقق باشد، آن‌گاه ثبوت آن وصف برای آن شیء در فرض تحقق عدم آن وصف محال است؛ چراکه مستلزم تعلق نفی و اثبات به امر واحد است؛ اما از آنجاکه ملکه، ثبوت وصفی برای شیئی خاص است و عدم ملکه، عدم همان وصف برای آن شیء خاص، لذا نبود آن دو برای شیء دیگر، امری ممکن است؛ چراکه سالبه به انتفای موضوع است و این بدان سبب است که عدم ملکه به معنای «ثبوت عدمی برای شیء معین موجود» است و روشن است که هر دو بر «وصفی در ضمن شیء معین موجود» اطلاق می‌شوند و در فرض «عدم تحقق در ضمن شیء دیگر»، هرچند عدم خود آن وصف محقق است، اما عدم آن در ضمن شیء معین مذکور محقق نیست؛ چراکه شیء مذکور محقق نیست؛ لذا به این امر معدوم، عدم ملکه اطلاق نمی‌شود؛ چون عدمی در ضمن وجود شیء معین مذکور نیست. البته اجتماع آنها در ضمن همین شیء دیگر نیز محال است؛ زیرا صرف نظر از قید «تحقق در ضمن وجود موضوع»، باز هم متقابل‌اند؛ یعنی یکی عدم دیگری است و روشن است که وجود و عدم یک چیز با هم جمع نمی‌شوند؛ چون این مستلزم تعلق نفی و اثبات به امر واحد است.

## ۱-۲. تقابل صدق و کذب

بایسته است به این امر توجه کنیم که تقابل «صدق و کذب»، از مصادیق تقابل «ملکه و عدم ملکه» است؛ لذا نباید از این امر غفلت ورزید که تنها درباره موضوعی به کار برده می‌شوند که قابلیت اتصاف به آن دو را دارا باشد.

موضوعی که متصف به «صدق و کذب» می‌شود، چیزی جز «خبر» نیست. منظور از خبر، لفظی است که حاوی ادعایی درباره واقع می‌باشد و روشن است که اگر این ادعا مطابق واقع باشد، آن‌گاه خبر متصف به صدق می‌شود و در صورتی که مطابق واقع نباشد، متصف به کذب می‌گردد.

علت اینکه گفتیم تقابل «صدق و کذب» تقابل ملکه و عدم ملکه است، این است که صدق و کذب یعنی «وجود یا عدم وصف مطابقت با واقع برای مضمون خبر»؛ و چنان‌که قبلاً بیان شد، «ملکه و عدم ملکه»، چیزی جز «ثبوت یا عدم ثبوت وصفی برای موضوعی وجودی و خاص (امر وجودی‌ای که شأنیت اتصاف به این وصف را دارد)» نیست، و چنان‌که بیان شد، «صدق و کذب»، عبارت است از: «ثبوت یا عدم ثبوت وصف مطابقت با واقع، برای مضمون خبر».

حال اگر مضمون خبر که همان «ادعا درباره واقع» است، تحقق داشته باشد، آن‌گاه به واسطه وصف مطابقت یا عدم مطابقت آن با واقع، متصف به صدق یا کذب می‌گردد؛ ولی اگر «لفظ» یا «عبارت» صادر شده از متکلم، حاوی ادعایی درباره واقع نباشد، آن‌گاه خبر نیست؛ لذا اتصاف به «وصف مطابقت و عدم مطابقت با واقع» برای آن بی‌معناست و در نتیجه «نه صادق» است و «نه کاذب» و به عبارتی چنین می‌گوییم: لفظ مذکور «غیر صادق» و «غیر کاذب» است و می‌دانیم که «غیر صادق» یعنی متصف به صدق نمی‌شود و «غیر کاذب» یعنی متصف به کذب نمی‌شود و به تعبیری «غیر صادق» اعم از «کاذب» و همچنین «غیر کاذب» نیز اعم از «صادق» است.

توضیح اینکه «صادق» یعنی آنچه متصف به وصف مطابقت با واقع است و «غیر صادق» یعنی هر آنچه متصف به وصف مطابقت با واقع نیست؛ اعم از اینکه قابلیت اتصاف را داشته باشد تا به کذب متصف شود یا اینکه - مانند انشا - قابلیت اتصاف را نداشته باشد تا کذب نیز از آن نفی شود.

همچنین «کاذب» یعنی آنچه متصف به وصف عدم مطابقت با واقع است و «غیرکاذب» یعنی آنچه متصف به وصف مذکور نیست؛ اعم از اینکه قابلیت اتصاف به صدق را داشته باشد تا در نتیجه به صدق متصف شود یا اینکه - مانند انشا - قابلیت اتصاف را نداشته باشد تا صدق نیز از آن نفی شود. به بیان دیگر «عدول» اعم از «عدم» است؛ لذا مفهوم «غیرصادق» بر هر چیزی که متصف به صدق نشود - به مقتضای تناقض محمول‌ها - صدق می‌کند و این مصادیق گاهی قابلیت صدق را دارند و با این حال، وصف مذکور را ندارند که در نتیجه به کذب متصف می‌شوند و گاه نیز چنین قابلیت را ندارند؛ پس به کذب نیز متصف نمی‌شوند.

### ۱-۱-۳. مضمون خبر

خبر گاهی صورت قضیه شرطیه دارد و گاه غیرشرطی است. در صورت اول مضمون آن ادعایی درباره اتصال یا عدم اتصال صدق مقدم و تالی، یا انفصال یا عدم انفصال صدق مقدم و تالی است. در صورت دوم گاه مضمون آن ادعایی درباره تحقق یا عدم تحقق چیزی در خارج است و گاه ادعایی درباره صدق یا عدم صدق مفهومی بر مصداق یا مصادیقی است. در فرض اول از صورت دوم، واقع و مطابق خبر، عالم عین و در فرض دوم، واقع و مطابق آن، عالم ذهن یا حیث حکایتگری مفاهیم از مصادیق خود می‌باشد. اگر در قالب یک خبر از تحقق یا عدم تحقق وجود یا عدم چیزی در ظرف واقع سخن بگوییم، مضمون این خبر، یا در ظرف واقع «محقق» است و یا «محقق» نیست. در فرض اول، خبر صادق و در فرض دوم کاذب است. به مقتضای تناقض اعیان، میان وجود و عدم هر چیزی تقابل هست و لذا از نفی هر یک، اثبات دیگری لازم می‌آید؛ ولی نباید فراموش کرد که معنای اثبات عدم چیزی در خارج، چیزی جز نفی تحقق وجودش نیست و لذا نباید از پذیرش آن ابا داشت؛ چراکه در غیر این صورت، رفع نقیضین لازم می‌آید.

این قسم از خبر را «قضایای وجودی» می‌نامیم و تأکید می‌کنیم که حاکم در صدق یا کذب آنها تقابلی «وجود و عدم» یا به تعبیری «تناقض اعیان» است.

برای مثال می‌گوییم: «آب در لیوان موجود است». روشن است که صدق این خبر یعنی اینکه: این ادعا که «آب در لیوان وجود دارد»، واقعیت دارد (مطابق واقع است).

همچنین درباره این قضیه که: «غول در خارج معدوم است»، باید گفت که صادق است؛ چراکه میان وجود و عدم غول، تناقض است؛ از این رو از واقعیت نداشتن وجودش، به واقعیت داشتن عدمش پی می‌بریم؛ در نتیجه قضیه مذکور صادق یا به تعبیری، مطابق با واقع است.

فرض دیگر این بود که ادعای موجود در خبر، درباره صدق یا عدم صدق مفهومی بر مصداق یا مصادیقی باشد که از طریق ادعای حمل یا ادعای نفی حمل آن مفهوم بر مصداق، در ضمن قضیه موجه یا سالبه صورت می‌پذیرد.

اگر در ضمن یک قضیه از «حمل یا عدم حمل مفهومی بر مصداق یا مصادیقی» خبر دهیم، آنگاه یا این مفهوم نسبت به مصداق یا مصادیق مذکور چنین صفتی دارد یا ندارد. در صورت اول - که ادعای موجود در قضیه با صدق یا عدم صدق مفهومی بر مصداق یا مصادیق مذکور، مطابق است - قضیه، صادق و در غیر این صورت کاذب است.

به چنین قضایایی - آنگونه که میان منطقیین رایج است - «قضایای حملیه» می‌گوییم. روشن است که حاکم در صدق این‌گونه قضایا، «تناقض محمول‌ها» و در مواردی «تناقض قضایا» است. برای مثال وقتی می‌دانیم گزاره «زید تاجر است» صادق است، آنگاه گزاره «زید غیر تاجر است» به مقتضای تناقض محمول‌ها قطعاً کاذب است و همچنین «زید تاجر نیست» هم به مقتضای تناقض قضایا باطل است.

باید توجه داشت که در قضایای شخصیه، همواره چنین است که مآل معنایی قضیه منعکس‌کننده نقیض محمول با قضیه منعکس‌کننده نقیض خود قضیه، امری واحد است؛ هرچند یکی سالبه و دیگری موجه است؛ ولی در قضایای محصوره چنین نیست.

#### ۴-۱-۱. مجرای تقابل ملکه و عدم ملکه

تقابل ملکه و عدم ملکه ناظر به عالم عین و حیث خارجیت است، و دربارهٔ واقع اشیا مطرح است نه دربارهٔ مفهوم آنها و حیث حکایتگری این مفاهیم از اشیا مذکور. توضیح اینکه گاه واقع «عمی» و «بصر» مورد نظر است و روشن است که مراد از «بصر» از این حیث، همان وجود بینایی برای موجود دارای قابلیت بینایی است و مراد از «عمی» نیز عدم بینایی برای موجود مذکور است؛ لذا یکی امر وجودی و دیگری عدمی است. همچنین می‌دانیم که اجتماع ملکه و عدم ملکه در ظرف واقع و در شیء واحد، ممکن نیست؛ هرچند نبودن آنها در ظرف واقع و در شیء واحد ممکن است؛ چنان‌که وجه آن بیان شد.

اما گاه مفهوم «عمی» و «بصر» از حیث صدق آنها بر مصادیق مدنظر است و روشن است که نقیض مفهوم «عمی» در صدق، مفهوم «غیر عمی» (مالیس بعمی) و نقیض مفهوم «بصر»، مفهوم «غیر بصر» است. همچنین نقیض مفهوم «اعمی»، مفهوم «غیر اعمی» و نقیض مفهوم «بصیر»، «غیر بصیر» است.

از آنجاکه تناقض میان این مفاهیم (آن‌گونه که بیان شد) تناقض محمول‌هاست، در نتیجه هیچ چیز نیست مگر اینکه یکی از این مفاهیم متناقض بر آن صدق می‌کند؛ چنان‌که در بحث تقابل «صدق و کذب» مثال آن بیان شد.

البته باید توجه داشت که مفهوم از آن حیث که مفهوم است، ابایی از حمل ندارد؛ لذا می‌توان مفهوم «عمی» و «بصر» و به تبع آنها مفهوم «اعمی» و «بصیر» را حتی بر موضوعی که شأنیت اتصاف ندارد، حمل کرد.

اما روشن است که چنین حملی، قطعاً کاذب است؛ چون ادعای خلاف واقع است. این‌سینا این تفاوت را به این نحو بیان می‌کند:

ومن هذا الوجه كله، يتضح الفرق بين تقابل التناقض وتقابل العدم والملكة، فإن الموضوع الغريب كالحجر، والمعدوم كزيد المتوفى، يكذب عليه القولان المؤلفان من العدم والملكة، كقولنا: الحجر بصير، الحجر أعمى، أو قولنا: زيد المعدوم بصير، زيد المعدوم أعمى. ولا

یکذب المتناقضان معا إذا قلنا: الحجر أو زيد المعدوم بصير، الحجر أو زيد المعدوم ليس ببصير. وأيضاً فإن الموضوع الذى ليس بغريب، قد يكذب العدم والملكة فيه إذا لم يكن الوقت الذى من شأنه أن يكون فيه، كقولنا للحجر والذى لم يفقح بصير أو أعمى، ولا يكذب أنه ليس ببصير (ابن سينا، ۱۴۰۴ق، ص ۲۵۹).

درباره «صدق و کذب» نیز باید گفت که اگر بر موضوعی -مانند مفرد و انشا- که شأنیت اتصاف به «صدق و کذب» را ندارد، حمل شوند، آن‌گاه چنین حملی کاذب است؛ چراکه مفرد و انشا غیرصادق و غیرکاذب‌اند؛ پس ادعای صدق یا کذب آنها، ادعایی خلاف واقع است. بیان شد که واقعی که شأنیت اتصاف به «صدق و کذب» را دارد، ادعای موجود در خبر است و دانستیم که این ادعا در قضایای حملیه، حمل موجود در قضیه است که حاکی از صدق مفهوم محمول بر موضوع است و روشن است که اگر محمول، خود صدق یا کذب باشد، آن‌گاه اگر موضوع خبر نباشد، چون موضوع مذکور، حاوی ادعایی درباره واقع نیست، لذا اتصاف واقع موضوع به صدق یا کذب -به دلیل عدم شأنیت- منتفی است؛ پس از این حیث نه صادق است و نه کاذب؛ به تعبیر دیگر غیرصادق و غیرکاذب است. لذا اگر کاذب یا صادق را بر آن موضوع حمل کنیم، این حمل درواقع، ادعایی خلاف واقع است و در نتیجه به کذب متصف می‌شود. پس باید توجه داشت که هرچند اتصاف به «صدق و کذب» برای امری که شأنیت اتصاف به «صدق و کذب» را ندارد از حیث ثبوتی جایز نیست، اما از حیث اثباتی و ادعایی محال نیست؛ بلکه ممکن است و این از آن‌روست که مفهوم «صدق یا کذب» از سنخ مفهوم است و مفهوم از آن‌روکه مفهوم است، ابایی از حمل ندارد؛ اما صرف حمل، مصحح حیث ثبوتی و در نتیجه اثبات حقیقت مطابقت با واقع نیست و به همین سبب است که به صرف حمل مفهومی بر یک موضوع، نمی‌توان حکم به صدق آن حمل کرد؛ بلکه این حمل می‌تواند صادق باشد یا کاذب. به تعبیر دیگر، اگر محمول ما در قضیه، خود «صادق یا کاذب» باشد، و موضوع، مصداق خبر نباشد، آن‌گاه در واقع، ادعای صدق و کذب محقق است؛ هرچند که این ادعا خلاف واقع است؛ زیرا صدق و کذب، ملکه و عدم ملکه است و هرچند از حیث مفهومی ابای از حمل بر هیچ



چیزی را ندارد، اما ملکه و عدم ملکه، متقابلان هستند و روشن است که در تقابل ملکه و عدم ملکه، بحث از حیث ثبوتی است و اگر می‌گوییم صدق و کذب در موضوعی که قابلیت اتصاف ندارد یافت نمی‌شود، مراد حقیقت صدق و کذب است نه ادعای صدق و کذب، و چون صدق و کذب در چنین موردی به غیر خیر نسبت داده شده، پس با این حمل، ادعای اتصاف به صدق و کذب برای مفرد حاصل می‌شود و چون این ادعا خلاف واقع است، پس کاذب است.

نکته مهم اینکه صدق و کذب واقعی در قضایای حملیه تنها به حملی که در قالب خبر آمده باشد، تعلق می‌گیرد. منظور از قالب خبر، حملی است که:

اولاً تنجیزی و غیر تعلیقی باشد. پس اگر حملی تعلیقی باشد، از آن‌روکه دربرگیرنده ادعایی درباره واقع نیست (چون امر واقعی تعلیقی نیست، بلکه منجز است)، لذا به صدق و کذب متصف نمی‌شود. برای مثال ممکن است حملی در قالب شرط یا جزا بیان شده باشد و روشن است که این نوع حمل‌ها بیان‌کننده ادعایی درباره واقع نیستند و در نتیجه به صدق و کذب متصف نمی‌شوند. پس اگر بگوییم: «اگر هوا سرد باشد»، چنین حملی به صدق و کذب متصف نمی‌شود؛ چراکه تعلیقی است و حمل تعلیقی حاوی ادعایی درباره واقع نیست. البته ادعای وجود ملازمه میان یک امر تعلیقی با امر دیگر از جهت تنجیزی بودن ملازمه مذکور اشکالی ندارد و از این حیث به صدق و کذب متصف می‌شود، بدون اینکه مستلزم تصدیق شرط یا جزا به نحو استقلالی باشد؛

ثانیاً موضوع آن مبهم نباشد. توضیح اینکه اگر موضوع به حمل شایع اخذ شده است، مصداقی که ادعای صدق محمول بر آن شده، باید مشخص باشد و اگر به حمل اولی لحاظ شده، مفهوم آن باید روشن باشد. پس اگر بگوییم «او انسان است» و مرجع ضمیر شیء معینی باشد، آن‌گاه ادعایی درباره واقع محقق شده و بر اساس مطابقت یا عدم مطابقت این ادعا با آن واقع، به صدق یا کذب متصف می‌شود؛ اما اگر واقع معینی که ضمیر به آن بازگردد وجود نداشته باشد، آن‌گاه عبارت مذکور هرچند صورت خبر دارد، اما متصف به صدق یا کذب نمی‌شود؛ چون واقعی که ناظر به آن باشد

وجود ندارد. البته این عبارت معنای لازمی دارد که بر اساس آن معنای لازم به کذب متصف می‌شود و آن معنای لازم این است که «واقعی هست که ضمیر مذکور به آن راجع است».

پس اگر بگوییم: «آنچه او انسان است»، هرچند در اینجا حمل مفهومی بر مصداقی وجود دارد، اما با آوردن اسم موصول (آنچه) که مرجع موضوع این حمل است، به دلیل سرایت ابهام موجود در موصول، به موضوع حمل، چنین حملی نمی‌تواند مفید ادعایی درباره‌ی واقع باشد و در نتیجه به صدق و کذب متصف نمی‌شود.

حال اگر بگوییم: «آنچه او انسان است، حیوان است»، هرچند موضوع یا همان موصول امر مبهمی است، اما قضیه‌ی مذکور صادق است. علت این امر آن است که با اینکه این عبارت ظاهری حملیه دارد، اما در واقع محتوای آن قضیه‌ی شرطیه است که عبارت است از اینکه: «اگر چیزی انسان باشد، آن‌گاه آن چیز حیوان است» و به دلیل واقعی بودن ملازمه‌ی مذکور میان دو حمل، قضیه تصدیق می‌شود؛ هرچند خود این دو حمل به سبب تعلیقی بودن و مبهم بودن موضوع، به نحو استقلاللی به صدق یا کذب متصف نمی‌شوند.

به عبارت دیگر، صدق و کذب یعنی «مطابقت یا عدم مطابقت ادعای موجود در خبر با واقع» و بنابراین برای اتصاف به صدق یا کذب، دو رکن باید موجود باشد: یکی ادعا درباره‌ی واقع و دیگری واقعی مشخص که ادعای مذکور درباره‌ی آن مطرح شده است. روشن است که فقدان هر یک از این دو امر، مانع از اتصاف به صدق یا کذب است. تعلیقی بودن حمل به معنای نبود ادعا درباره‌ی واقع است و مبهم بودن موضوع حمل، مستلزم مشخص نبودن موضوع است. پس همان‌گونه که جمله شرط به سبب تعلیقی بودن متصف به صدق یا کذب نمی‌شود، قضیه‌ای که موضوعش امری نامشخص باشد، به صدق یا کذب متصف نمی‌شود. بنابراین اگر حمل را به گونه‌ای مطرح کنیم که موضوع آن دچار دور یا تسلسل شود، آن‌گاه به سبب نامشخص ماندن موضوع و عدم وصول به موضوع مشخص و روشن، حمل مذکور متصف به صدق یا کذب نمی‌شود و باید گفت که نه صادق است و نه کاذب.

## ۱-۲. پارادوکس دروغگو (Liar Paradox)

این پارادوکس دارای تقریرهای مختلفی است که لازم است هر تقریر را جداگانه طرح کنیم و سپس به حل آنها بپردازیم.

### ۱-۲-۱. تقریر اول پارادوکس دروغگو

تقریر رایج این پارادوکس چنین است: اگر کسی بگوید: «این کلام کاذب است» و منظور او همین عبارتی باشد که از او صادر شده است، به فرض که این عبارت صادق باشد، آنگاه مضمون آن واقعیت دارد؛ اما اگر واقعیت داشته باشد، آنگاه معنایش این است که کاذب است. فرض دیگر این است که عبارت یادشده کاذب باشد؛ در این صورت مضمون آن خلاف واقع و نادرست است و این یعنی صادق است.

نتیجه آنکه: «اگر کاذب باشد، آنگاه صادق خواهد بود و اگر صادق باشد، آنگاه کاذب است» و این مستلزم تناقض است (ر.ک: هاک، ۱۹۹۱، ص ۱۳۵؛ بانج، ۱۹۹۷، ص ۹۶-۹۹).

در پاسخ به این پارادوکس می‌گوییم آن‌گونه که بیان شد، تقابل «صدق و کذب»، تقابلی «ملکه و عدم ملکه» است، و رفع ملکه و عدم ملکه در موضوعی که شأنیت اتصاف به ملکه را ندارد، جایز و بلکه لازم است. همچنین بیان شد که اگر موضوع حمل امری نامعین باشد، آنگاه شأنیت اتصاف را ندارد و به صدق و کذب متصف نمی‌شود.

لذا اگر کسی بگوید: «این کلام کاذب است»، و منظور او صرف همین گفتار باشد، آنگاه این سخن او نه صادق است و نه کاذب؛ زیرا آن‌گونه که در مقدمه بیان شد، هرچند در این عبارت، حمل مفهومی بر مصداقی وجود دارد و در نتیجه به ظاهر ادعایی درباره واقع وجود دارد، اما این ادعا به دلیل ابهام موضوعش، نمی‌تواند ناظر به واقعی معین باشد و بنابراین به صدق یا کذب متصف نمی‌شود. توضیح اینکه چون موضوع در این عبارت اسم اشاره است، برای رسیدن به واقعی که حکم به کاذب بودن آن کرده‌ایم باید «مشارئله» آن را به جای آن قرار دهیم؛ پس نتیجه چنین می‌شود: «این کلام کاذب است» کاذب است، و چون موضوع خود این موضوع نیز اسم اشاره است،

برای حصول به واقع آن، باید «مشارّالیه» آن را جایگزین کرد و حاصل این جایگزینی این است که: «این کلام کاذب است» کاذب است کاذب است» و به همین طریق باز هم موضوع این موضوع، اسم اشاره است؛ لذا برای وصول به واقعی که ادعای یادشده درباره آن مطرح شده است، باید «مشارّالیه» آن را جایگزین کرد و به همین ترتیب این امر به تسلسل می‌انجامد. لذا موضوع چنین حملی هرگز روشن و معین نمی‌شود و دانستیم که نامعین بودن موضوع، مانع از اتصاف حمل به صدق یا کذب است.

البته این عبارت، معنای لازمی دارد که به اعتبار آن معنای لازم که مصداقِ خبر است، به کذب متصف می‌شود و آن معنای لازم این است که: «این عبارت صادرشده از من مصداق قضیه است» و چون بطلان این مطلب ثابت شد، پس کاذب است.

#### ۲-۱. تقریر دوم پارادوکس دروغ‌گو

در تقریر قبل، عبارت موردنظر مستقیماً ناظر به خود بود؛ چراکه مشارّالیه اسم اشاره «این»، نفس همان عبارتی بود که واژه «این» در آن به کار رفته است؛ اما در تقریرهای دیگر این پارادوکس، عبارت موردنظر به طور غیرمستقیم به خودش اشاره دارد.

تقریر دوم پارادوکس دروغ‌گو، این است که بگوییم: «کلام بعد کاذب است» و سپس بگوییم «کلام قبل صادق است». حال اگر عبارت اول صادق باشد، باید عبارت دوم کاذب باشد و معنای کاذب بودن عبارت دوم این است که عبارت اول، صادق نیست، و این یعنی کاذب است؛ بنابراین از صدق عبارت اول لازم می‌آید که خود همین عبارت کاذب باشد و این مستلزم تناقض است (ر.ک: هاک، ۱۹۹۲، ص ۱۳۵).

وجه عدم اتصاف این دو عبارت همانی است که در تقریر اول بیان شد.

توضیح اینکه چون موضوع در هر دو عبارت، اسم اشاره است، پس برای رسیدن به واقعی که این دو موضوع به آن اشاره دارند، باید به جای موضوع هر یک، «مشارّالیه» آن را که عین عبارت دیگری است جایگزین کرد و چون در خود این عبارت‌ها موضوع اسم اشاره است، باز باید واقع

آنها را جایگزین کرد و به همین ترتیب، امر تسلسل می‌کند و به جایی ختم نمی‌شود؛ در نتیجه مبهم بودن موضوع این دو عبارت نیز مورد تردید نیست. پس این دو عبارت نیز متصف به صدق و کذب نمی‌شوند.

البته هریک از این دو عبارت، معنای لازمی دارد که خبر است و از آن‌رو هر دو کاذب‌اند و آن معنای لازم در دو عبارت به ترتیب چنین است: «عبارت بعدی خبر است» و «عبارت قبلی خبر است». در اینجا چون ملاک خبر بودن - که همان وجود ادعایی درباره واقع است - وجود دارد، لذا این دو معنای لازم، به صدق و کذب متصف می‌شوند و چون این ادعا آن‌گونه که گفتیم در هر دو مورد - به دلیل ابهام موضوع هر دو حمل - خلاف واقع است، پس هر دو کاذب‌اند.

### ۱-۲-۳. تقریر سوم پارادوکس دروغ‌گو

اگر کسی بگوید: «کُلّ کلامی فی هذه الساعة کاذب» و به جز این عبارت چیز دیگری نگوید، آن‌گاه این عبارت یا صادق است یا کاذب؛ پس اگر صادق باشد، آن‌گاه لازم می‌آید کاذب باشد و اگر کاذب باشد، لازم می‌آید صادق باشد (محقق و ایزوتسو، ۱۳۷۰، ص ۲۳۵).

همچنین می‌توان فرض کرد که ورای این عبارت، عبارات دیگری نیز باشد. پس ما در پاسخ به پارادوکس یادشده تمام حالت‌های مذکور را بررسی می‌کنیم.

درباره این عبارت نیز باید گفت که اگر نسبت به دیگر کلام‌های متکلم لحاظ شود (در صورت وجود عباراتی که در آنها، ادعایی نسبت به واقع وجود داشته باشد)، آن‌گاه ممکن است این‌گونه گفته شود که - به حسب نحوه مطابقت آنها با واقع - به صدق یا کذب متصف می‌شود؛ یعنی اگر تمام آن کلام‌ها کاذب باشند، خودش متصف به صدق می‌شود و در غیر این صورت متصف به کذب می‌شود؛ ولی درست این است که بگوییم در هر صورت، کاذب است؛ چون به فرض که همه آن کلام‌های او کاذب باشند، در خود این مدعا که از این قضیه استفاده شده صادق است و این به معنای نقض کلیت سخن اوست؛ پس در فرض مزبور همواره کاذب است.

اما در غیر صورت قبل، یعنی اگر ورای آن، کلامی اخباری نباشد و تنها عبارت صادره از متکلم همین عبارت باشد، پس در این صورت چنان‌که بیان شد، به سبب مبهم بودن موضوع

حمل موجود در آن، نه به صدق متصف می‌شود و نه به کذب.

توضیح اینکه چون موضوع در این عبارت به حمل شایع اخذ شده، برای رسیدن به واقعی که حکم به کاذب بودن آن کرده‌ایم، باید مصداق آن را به جایش قرار دهیم؛ پس نتیجه چنین می‌شود: «کُلُّ کلامی فی هذه السّاعة کاذبٌ» کاذبٌ، و چون موضوع خود این موضوع نیز به حمل شایع اخذ شده است، برای حصول به واقع آن، باید مصداق آن را جایگزین کرد و حاصل این جایگزینی این است که: «کُلُّ کلامی فی هذه السّاعة کاذبٌ» کاذبٌ کاذبٌ و به همین طریق باز هم موضوع این موضوع به حمل شایع اخذ شده است؛ لذا برای رسیدن به واقعی که ادعای مذکور درباره آن مطرح شده است، باید مصداق آن را جایگزین کرد و به همین ترتیب این امر به تسلسل می‌انجامد؛ لذا هرگز به واقعی معین و غیر مبهم که موضوع این حمل باشد، نمی‌رسیم و دانستیم که اگر موضوع مبهم باشد و واقع آن مشخص نباشد، به صدق یا کذب متصف نمی‌شود. البته در اینجا نیز عبارت، معنای لازمی دارد که به سبب کذب آن معنای لازم، به کذب متصف می‌شود و آن معنای لازم، «وجود خبری برای متکلم است» و آن‌گونه که بیان شد، چنین چیزی منتفی است.

در اینجا ممکن است گفته شود که عبارت: «کُلُّ کلامی فی هذه السّاعة کاذبٌ» به دلیل ابهام موضوعش در حکم قضیه‌ای شرطیه است؛ به این نحو که گفته شود: «اگر در این ساعت کلامی برای من باشد، آن‌گاه کاذب است». آن‌گاه در پاسخ می‌گوییم از آنجا که میان کلام بودن و کاذب بودن تلازمی نیست، لذا این عبارت از نوع شرطی اتفاقی است نه شرطی لزومی؛ پس بدون اینکه کلام دیگری از متکلم صادر شود که بر اساس آن به صدق یا کذب متصف شود، خود این عبارت به خودی خود به صدق یا کذب متصف نمی‌شود.

### ۱-۳ مغالطه موسوم به «پارادوکس گرلینگ» (Grelling's Paradox)

#### ۱-۳-۱. تقریر پارادوکس گرلینگ

در این مغالطه به جای مفهوم «صادق و کاذب»، مفاهیم «صادق بر و غیر صادق بر» به کار گرفته شده است. توضیح اینکه بر اساس این مغالطه، «الفاظ» به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند: ۱. الفاظ

صادق بر خود، و ۲. الفاظ کاذب بر خود.

الفاظ صادق بر خود، الفاظی هستند که خودشان را می‌توان بر خودشان حمل کرد؛ یعنی بر خود صدق می‌کنند. مانند: کلمه، فارسی و اسم.

در مقابل الفاظ غیر صادق بر خود، الفاظی هستند که امکان حمل بر خود را ندارند؛ لذا بر خود صدق نمی‌کنند. بنابراین از حمل آنها بر خود، کذب لازم می‌آید؛ مانند: «حرف، فعل و انگلیسی». روشن است که لفظ «حرف» خود اسم است نه حرف. همچنین لفظ «فعل» خود اسم است نه فعل. و لفظ «انگلیسی» انگلیسی نیست بلکه فارسی است.

حال دسته نخست را «متجانس» و دسته دوم را «نامتجانس» می‌نامیم. با توجه به اینکه از تقسیم پیش‌گفته یک تقسیم حاصر میان نفی و اثبات حاصل می‌شود و چون اجتماع و ارتفاع میان «سلب و ایجاب» جایز نیست، پس هر لفظی یا «متجانس» است، یا «نامتجانس».

اکنون پرسش این است که لفظ «نامتجانس»، چه حکمی دارد؟ متجانس است یا نامتجانس؟ لفظ «نامتجانس» اگر صادق بر خودش باشد (یعنی بگوییم: «نامتجانس است»)، آنگاه چون بر خودش صادق است باید «متجانس» باشد و لذا باید گفت: «نامتجانس متجانس است»، و اگر چنین باشد یعنی دیگر نامتجانس نیست؛ چون اجتماع نفی و اثبات لازم می‌آید؛ و اگر غیر صادق بر خودش باشد، نامتجانس خواهد بود؛ پس باید گفت: «نامتجانس است» و این یعنی بر خودش صادق است؛ پس لازم می‌آید متجانس باشد. خلاصه آنکه لفظ «نامتجانس» اگر نامتجانس باشد، متجانس است؛ و اگر متجانس باشد، نامتجانس است. به دیگر سخن: اگر فرض کنیم جزو دسته دوم است، جزو دسته اول خواهد بود، و اگر فرض کنیم جزو دسته اول است، جزو دسته دوم خواهد بود.

پس اگر بگوییم: «نامتجانس است» آنگاه لازم می‌آید که «متجانس» باشد و اگر بگوییم: «نامتجانس، متجانس است» آنگاه لازم می‌آید که «نامتجانس» باشد؛ درحالی‌که اجتماع سلب و ایجاب و ارتفاع آنها جایز نیست (ر.ک: همان، ص ۱۳۶).

## ۲-۳-۱. حل پارادوکس گرلینگ

در این پارادوکس چنین بیان شده که نقیض مفهوم «صادق بر»، مفهوم «غیر صادق بر» است و

چون نقیضان رفع نمی‌شوند و مفهوم «غیرصادق بر» چیزی جز همان مفهوم «کاذب بر» نیست، پس هر لفظی باید یکی از این دو وصف «صادق بر خود» و «کاذب بر خود» را دارا باشد تا تناقض لازم نیاید؛ ولی ما الفاظی داریم که هیچ‌کدام از این اوصاف بر آنها صادق نیستند و فرض صدق هر کدام، مستلزم صدق دیگری و در نتیجه کذب خود است.

ما در اینجا این دعاوی را به ترتیب بررسی، و وجه مغالطی بودن این پارادوکس را روشن می‌کنیم. این دعاوی بدین قرارند:

۱. نقیض مفهوم «صادق بر خود»، مفهوم «غیرصادق بر خود» است. این ادعا بر اساس تناقض محمول‌ها درست است و خدشه‌بردار نیست؛

۲. این دو نقیض رفع نمی‌شوند؛ این ادعا نیز مورد تردید نیست؛

۳. مفهوم «غیرصادق بر خود» چیزی جز همان مفهوم «کاذب بر خود» نیست. در اینجا باید گفت که چنین ادعایی نادرست است؛ چراکه قبلاً دانستیم که مفهوم «صدق و کذب» و به تبع آن «صادق و کاذب» دارای تقابل ملکه و عدم ملکه‌اند؛ و نقیض هر یک، اعم از دیگری است و با دیگری مساوی نیست.

توضیح اینکه نقیض مفهوم «صادق بر خود»، مفهوم «غیرصادق بر خود» و نقیض مفهوم «کاذب بر خود»، مفهوم «غیرکاذب بر خود» است و «غیرصادق بر» اعم از «کاذب بر» است؛ چنان‌که «غیرکاذب بر» نیز اعم از «صادق بر» است. برای مثال، دو لفظ «صادق» و «کاذب» را در نظر بگیریم. پس اینکه بگوییم: «لفظ صادق صادق است» خلاف واقع است؛ چنان‌که اگر بگوییم: «لفظ صادق کاذب است» باز هم خلاف واقع است و در اینجا باید گفت: «لفظ صادق غیرصادق است» و «لفظ صادق غیرکاذب است»؛ چراکه همان‌گونه که قبلاً توضیح دادیم، لفظ مفرد حاوی ادعایی درباره واقع نیست تا به سبب آن متصف به صدق یا کذب شود؛ و از این رو باید گفت: غیرصادق و غیرکاذب است.

درباره «کاذب» نیز چنین مطلبی صادق است. همچنین هر لفظی که در معنای آن «صدق یا کذب» اخذ شده باشد (مانند متجانس)، از این قاعده مستثنا نیست. توضیح اینکه لفظ یادشده



حقیقتاً مصداق معنای خود نیست. پس اخبار از مصداق بودن آن خلاف واقع و کاذب است؛ ولی اگر خبر دهیم که مصداق معنای خود نیست، آن‌گاه این اخبار ما صادق است. پس درباره لفظ «نامتجانس» می‌گوییم: اگر معنای آن «غیرصادق بر خود» باشد، پس باید گفت: «نامتجانس، نامتجانس است» و این یعنی «نامتجانس غیرصادق بر خود است» و صحت این مدعا را دانستیم؛ اما اینکه بگوییم معنای این حرف این است که «نامتجانس کاذب بر خود است» درست نیست؛ چراکه «غیرصادق بر خود» اعم از «کاذب بر خود» است.

البته اگر معنای نامتجانس «کاذب بر خود» باشد، آن‌گاه باید گفت: «نامتجانس غیرنامتجانس است» و از این لازم نمی‌آید که متجانس باشد؛ بلکه باید گفت: «نامتجانس غیرمتجانس است»، آن‌گونه که وجهش را دانستیم.

همچنین چون معنای «متجانس»، «صادق بر خود» است، پس درباره‌اش باید چنین گفت: «متجانس غیرمتجانس است» یا به تعبیر دیگر «متجانس، متجانس نیست» و بسته به اینکه نامتجانس را به معنای «غیرصادق بر خود» بگیریم یا «کاذب بر خود»، اطلاق نامتجانس، بر متجانس متفاوت خواهد بود؛ پس اگر به معنای اول لحاظ شود آن‌گاه باید گفت: «متجانس نامتجانس است» و اگر به معنای دوم لحاظ شود، آن‌گاه باید گفت: «متجانس غیرنامتجانس است»، یعنی «متجانس نامتجانس نیست».

#### ۱-۴. مغالطه موسوم به «پارادوکس راسل» (Russell's Paradox)

این پارادوکس متضمن معنای «مجموعه» (Set) است؛ بدین‌گونه که بیان می‌کند مجموعه‌ها بر دو دسته‌اند:

الف) مجموعه‌هایی که عضو خودشان هستند؛

ب) مجموعه‌هایی که عضو خودشان نیستند.

برای مثال، «مجموعه امور انتزاعی» خودش امری انتزاعی است؛ ولی «مجموعه گیاهان»، خودش گیاه نیست، یا «مجموعه اعداد» خودش عدد نیست. حال «مجموعه مجموعه‌هایی را که

خودشان عضو خودشان نیستند»، در نظر بگیرید؛ یعنی مجموعه‌ای را که افراد و اعضایش عبارت‌اند از: «مجموعه‌هایی که خودشان عضو خودشان نیستند».

پرسش این است که این مجموعه خودش عضو خودش هست یا نه؟ پس اگر خودش عضو خودش باشد، آن‌گاه باید ویژگی و وصفی را که همه اعضا دارند، دارا باشد؛ و آن ویژگی این است که «خودش عضو خودش نیست»؛ و اگر خودش عضو خودش نباشد، آن‌گاه لازم می‌آید که «خودش عضو خودش است».

بنابراین از فرض اینکه عضو خودش است، لازم می‌آید که عضو خودش نباشد و از فرض اینکه عضو خودش نیست، لازم می‌آید که عضو خودش باشد (محقق و ایزوتسو، ۱۳۷۰، ص ۱۳۶؛ بانج، ۱۹۹۷، ص ۱۳۱-۱۳۸).

#### ۱-۴-۱. حل پارادوکس

پاسخ این است که باید میان «کل» و «کلی» فرق قائل شد و حکم یکی را به دیگری نداد. توضیح اینکه: دلالت کل بر اجزا (به‌ویژه در ترکیب‌های اعتباری)، تابع قرارداد است؛ ولی دلالت کلی بر افراد، امری قراردادی نیست. برای مثال ما لفظ «نفس الامر» را برای دلالت بر جمیع مطابق‌های قضایا جعل می‌کنیم و چون قرارداد به دست واضح است، لذا از این حیث منعی وجود ندارد؛ اما اگر تصور کنیم که به صرف این قرارداد، رابطه کلی و مصادیق میان معنای این لفظ با مصادیق موجود در آن برقرار می‌شود، آن‌گاه این وهمی باطل است؛ زیرا رابطه کلی و مصادیقش، رابطه‌ای حقیقی است و صرف قرارداد، مصحح این امر نیست و روشن است که هیچ معنای کلی‌ای به‌تنهایی نمی‌تواند منعکس‌کننده تمام نفس الامر باشد؛ به سبب اینکه مصادیق نقیض این معنا نیز خود در نفس الامر موجود است و هیچ معنای کلی‌ای دال بر مصادیق نقیض خود نیست؛ چون چنین امری مستلزم اجتماع نقیضین است؛ ولی دو مفهوم متناقض، مثل «انسان» و «غیرانسان»، منعکس‌کننده تمام نفس الامر هستند و از این حیث گفته می‌شود که میان نقیضین واسطه‌ای نیست. پس اطلاق نفس الامر بر همه مطابق‌ها، اگر به صرف جعل و قرارداد باشد، مانعی ندارد؛ اما به این صورت که ادعا شود رابطه حقیقی میان مطابق‌ها و این معنا برقرار است، وهمی باطل است؛

چراکه نقیض این معنا نیز مطابقی دارد و روشن است که این معنا نمی‌تواند دال بر مطابق نقیض خود باشد.

حال با نظر به این عبارت که «مجموعه‌هایی که خودشان عضو خودشان هستند»، این نکته را مورد توجه قرار می‌دهیم که منظور از «مجموعه» یک کل اعتباری است که به واسطه قرارداد، اجزائی را شامل می‌شود که دارای وصفی خاص هستند.

به عبارتی شمول مجموعه نسبت به اجزا از باب اعتبار است و از این حیث معنی نداریم؛ اما این تصور که به صرف این اعتبار و نام‌گذاری، اوصافی حقیقی برای مصادیق مذکور حاصل می‌شود، پنداری باطل است. همچنین این فرض که «چیزی جزء خودش باشد»، در واقع فرضی باطل است؛ چراکه مستلزم نفی حکم بدیهی عقل مبنی بر «مغایرت کل و جزء است» و روشن است که چنین فرضی در واقع محال است؛ اما به عنوان یک فرض و از باب اعتبار اشکالی ندارد؛ چراکه فرض محال، محال نیست.

ولی اینکه به صرف این اعتبار، وصفی حقیقی برای اعضای مجموعه‌های یادشده حاصل شود، توهمی باطل است.

پس این سخن که «مجموعه مجموعه‌هایی که خودشان عضو خودشان نیستند»، در واقع اعتباری است درباره امور اعتباری دیگر؛ و این تصور به عنوان یک اعتبار اشکالی ندارد؛ ولی از این لازم نمی‌آید که وصفی وجود داشته باشد که از باب رابطه کلی و مصادیق بتواند این اعضا را تماماً منعکس کند؛ زیرا دانستیم که رابطه کلی با افرادش، رابطه‌ای حقیقی و غیرقراردادی است؛ لذا به صرف قرارداد می‌توان امور متناقض را با هم در یک مجموعه گردآوری کرد، اما معنای این امر، جواز حکایت وصف واحد از جمیع این اجزا نیست.

پس می‌گوییم اگر مجموعه مذکور از باب اعتبار داخل در خود باشد، صرف این اعتبار نمی‌تواند مصحح حصول وصفی حقیقی برای مجموعه مزبور و حکایت آن وصف از تمامی اعضای مجموعه یادشده باشد. پس تناقضات حاصل شده در اینجا، ریشه در خلط میان اعتبار و حقیقت دارند و غفلت از این مطلب که تناقض در ظرف حقیقت محال است نه در ظرف اعتبار.

حال اگر در این عنوان که «مجموعه همه مجموعه‌هایی که خودشان عضو خودشان نیستند» دقت کنیم، آن‌گاه خواهیم دانست که منظور از «مجموعه» چیزی جز یک ترکیب اعتباری و یک کل غیرحقیقی نیست؛ یعنی اینکه ما لفظ «مجموعه» را جعل می‌کنیم تا بر همه مجموعه‌های با ویژگی مذکور (منظور مجموعه‌هایی که خودشان عضو خودشان نیستند) دلالت کند، و همه مجموعه‌های مذکور نیز اموری قراردادی و اعتباری هستند و هرچند ممکن است وصفی وجود داشته باشد که از جمیع اجزای مذکور حکایت کند، اما فرض اجتماع آنها تحت یک مجموعه، امری قراردادی و غیرواقعی است.

پس بنا بر فرض و قرارداد، مجوز داخل بودن یک مجموعه در این کل اعتباری یا مجموعه، چیزی جز داشتن این وصف که «خودش عضو خودش نیست»، نیست و ملاک در دخول یک مجموعه در این کل یا مجموعه، وضع او قبل یا حین دخول در این مجموعه است؛ چراکه مجوز ورود در این مجموعه، وصف مذکور است.

حال پس از ورود یک مجموعه به این مجموعه یا کل، از حیث ورودش به این مجموعه ممکن است وصف جدیدی برای او حاصل شود که از این حیث با وصف قبلی در تعارض باشد؛ مثلاً خود این مجموعه قبل از دخول، وصف دخول در خود را نداشت؛ لذا مجوز دخول برای آن موجود است؛ اما پس از دخول در این مجموعه به سبب ورودش، متصف به وصف جدیدی می‌شود که همان دخول در خود است، و روشن است که اتصاف به این دو وصف متناقض، مستلزم تناقض محال نیست؛ چون آن‌گونه که بیان می‌شود، این تناقضات در عالم اعتبار واقع شده‌اند، نه در عالم حقیقت؛ و تناقض باطل، تناقض در ظرف حقیقت است نه تناقضی که در ظرف اعتبار و به سبب فرض باطل حاصل شده است.

فرض باطل همان «جزء خود بودن کل» است که با توجه به «لزوم مغایرت کل و جزء» و در نتیجه عدم عینیت آنها متناقض بودن چنین فرضی آشکار می‌شود.

حال اگر وصف مذکور را که ویژگی همه مجموعه‌هاست، ملاک عضویت مجموعه‌ای اعتبار کنیم؛ یعنی به صورت غیرمستقیم فرض کرده‌ایم که «مجموعه‌ای جزء خود است» و در نتیجه

«کلی وجود دارد که مغایر جزء خود نیست» و این خلاف واقع مذکور است و بنابراین، امری باطل و خودمتناقض را فرض کرده‌ایم و همین امر باطل منجر به حصول پارادوکس راسل شده است. بنابراین، با فرض متناقض به نتیجه‌ای متناقض رسیده‌ایم. بنابراین، پارادوکس راسل نمی‌تواند مستمسکی برای ابطال اصل امتناع تناقض باشد.

### ۱-۵. مغالطه موسوم به «پارادوکس کانتور» (Cantor's Paradox)

#### ۱-۵-۱. تقریر پارادوکس

پارادوکس کانتور نیز مانند پارادوکس راسل، مربوط به نظریه مجموعه‌هاست. تقریر پارادوکس کانتور به این صورت است: هیچ مجموعه‌ای نمی‌تواند بزرگتر از مجموعه همه مجموعه‌ها باشد؛ اما برای هر مجموعه مفروضی، مجموعه دیگری هست که عبارت است از: «مجموعه همه زیرمجموعه‌های آن مجموعه» و این مجموعه بزرگتر از آن مجموعه نخست است؛ زیرا همه اعضای آن را دارد به علاوه یک عضو دیگر، که عبارت است از خود آن مجموعه نخست؛ زیرا هر مجموعه‌ای خودش زیرمجموعه خودش است (ر.ک: بانچ، ۱۹۹۷، ص ۱۳۰).

#### ۱-۵-۲. حل این پارادوکس

پاسخ این است که در اینجا نیز به گونه‌ای دیگر «خلط میان اعتبار و حقیقت» صورت گرفته است. توضیح اینکه اساساً چنین مجموعه‌هایی، اموری اعتباری و غیرحقیقی‌اند که به عنوان یک کل اعتبار و فرض شده‌اند. حال وقتی می‌گوییم مجموعه همه مجموعه‌ها، آن‌گاه بنا بر اعتبار حتی مجموعه همه زیرمجموعه‌های خود را شامل می‌شود و اینکه بگوییم چنین مجموعه‌ای را شامل نمی‌شود، خلاف فرض یادشده است.

البته اینکه چنین فرضی متناقض است عجیب نیست؛ چراکه اساساً با یک کل اعتباری روبه‌رویم که بر اساس فرضی محال، آن کل را پذیرفته‌ایم؛ لذا تناقض‌آمیز بودن آن، امری طبیعی است؛ اما چنین تناقضی ناقض اصل امتناع تناقض نیست؛ زیرا پیش‌تر یادآور شدیم که تناقض در ظرف حقیقت محال است نه در ظرف اعتبار؛ به‌ویژه اگر اعتبار بر اساس فرضی محال صورت پذیرفته باشد.

### نتیجه‌گیری

اتصاف به صدق یا کذب تنها درباره مضمون خبر - یا همان ادعا درباره واقع معین - صحیح است و لذا جملات حملیه‌ای که دارای حمل تعلیقی یا حملی که موضوع آن (واقعی که ادعا درباره آن مطرح شده است) مبهم است باشند، به صدق یا کذب متصف نمی‌شوند.

در پارادوکس دروغ‌گو به سبب عدم وضوح واقع آن - که ناشی از تسلسل موجود در موضوع این پارادوکس است - اساساً ادعا درباره واقع معین محقق نمی‌شود و در نتیجه به صدق و کذب متصف نمی‌شود. البته این پارادوکس، معنای لازمی دارد که به واسطه آن به کذب متصف می‌شود. پارادوکس دیگر در واقع مغالطه‌ای است موسوم به پارادوکس گرلینگ، که وجه مغالطی بودن آن غفلت از حقیقت تقابل میان صدق و کذب و تفاوت آن با نقیض مفهوم صدق و کذب است. پارادوکس راسل و کانتور نیز در واقع مغالطاتی هستند ناشی از خلط میان کل و کلی و اعتبار و حقیقت.

مجموعه یک کل اعتباری است که اگر با فرضی متناقض مثل عینیت جز و کل اعتبار شود، آن‌گاه این امر به سبب فرض مذکور خودمتناقض است و اطلاق یک امر اعتباری خودمتناقض نمی‌تواند منشأ پیدایش وصف حقیقی شود تا به واسطه آن بتوان اصل امتناع تناقض را نفی کرد. بنابراین هیچ‌یک از پارادوکس‌های مذکور نمی‌توانند اصل امتناع تناقض را نفی کنند و چنین توهمی ناشی از عدم درک صحیح از اصل مذکور و حقیقت صدق و کذب و لوازم آنهاست.

بررسی پارادوکس‌هایی در نقض اصل امتناع تناقض □ ۱۸۳

منابع .....

ابن سینا، حسین بن عبداللّه، ۱۴۰۴ق، *الشفاء (المنطق)*، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.  
جهان‌فکر، مصطفی و عسکری سلیمانی امیری، ۱۳۹۴، «ماهیت اصل امتناع تناقض و فروع سه‌گانه آن»، *معرفت فلسفی*، ش ۵۰، ص ۱۲۳-۱۴۷.  
محقق، مهدی و توشیهیکو ایزوتسو، ۱۳۷۰، *منطق و مباحث الفاظ (مجموعه متون و مقالات تحقیقی)*، تهران، دانشگاه تهران.

Bunch, Bryan, 1997, *Mathematical Fallacies and Paradoxes*, New York, Dover Publications.

Edwards, paul, 1967, *The Encyclopedia of Philosophy*, London, Macmillan Publishing Co.Inc.

Haack, Susan, 1991, *Philosophy of Logic*, Cambridge, Cambridge University Press.





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی